

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد کریم فارغی- کابل

۲۲ اپریل ۲۰۲۱



داکتر محمد کریم فارغی

مردم ما شریف و حق شناس اند ولی... ۱

مردم ما شریف و حق شناس اند ولی نهایت ساده دل و خوش باور اند. این از خصوصیت های جوامع بدوی و دست اول است که هر آنچه می بینند و می شنوند به آن باورمند می گردند. چنین جوامعی به آگاهی دهی دلسوزانه ، مخلصانه و هدفمند ضرورت دارند .

با کمال تأسف در طی چندین دهه اخیر این ملت شریف را هر کسی و پیروان هر اندیشه ای با استفاده از اعتماد و باور شان به بازی گرفتند و از ایشان برای پیش برد مقاصد رذیلانه شان استفاده کردند. این افراد رذیل تنها دهریان بی باور نه بلکه معتقدین آتش مزاج نیز بودند

من در نخستین تجربه کاری خود من حیث داکتر در یکی از روستا های اطراف کابل به کار آغاز کردم. مرکز صحنی در بین قریه ای به نام "قلعه کوه" و در دامنه کوه "لندر" و نزدیک به قریه "شاه توت" موقعیت داشت. برای رسیدن به این قریه از منطقه پل ریشخور داخل قلعه ملک یاسین شده و در امتداد آن از بازارک "تنگی سیدان" گذشته و به مرکز صحنی می رسیدید .

در آغاز کوچه تنگی که تعمیر مرکز صحنی قرار داشت یک پوسته امنیتی از گروه تسلیم شده به دولت به نام "قند بچه" و "اشرف" وجود داشت که من چند بار با آنها دیدم و در مورد امنیت منطقه چهار طرف با ایشان صحبت کردم . نظر به علاقه ای که به مؤثریت خدمات صحنی و استفاده مردم ازین مرکز صحنی داشتم با آن که تا اندازه ای اجنبی معلوم می شدم ولی رفته رفته همه با من صمیمی شدند. علت اعتماد و صمیمیت ما این بود که من از آنها نمی ترسیدم و

این را پذیرفته بودم که اینها مردم هستند، مهم نیست چگونه معلوم می شوند، چه قسم فکر دارند و نسبت به مسائل اطراف شان چگونه برخورد دارند .

افراد پوخته اشرف که در گذشته با حزب اسلامی تعلق داشتند، در روز های اول وقتی مرا با دریشی و عینک هایم می دیدند برای ترساندن من از فاصله دور گیت های کلاشینکوف شان را کش می کردند و وقتی نزدیک شان می شدم یکی به طرف دیگر می دیدند و زهر خندی از خود تبارز می دادند. در روز های نخست به خاطر حفظ موقف و مورال خود با جدیت و استغناء از مقابل شان رد می شدم ولی رفته رفته وقتی فامیل هایشان در کلینیک نزد من می آمدند و از پیشامد و احترامی که نسبت آنها داشتم برایشان حکایت می کردند، متوجه گردیدم که آنها دیگر مثل سابق نیستند. من هم خود را تغییر دادم و حین گذشتن از پیشروی پوخته سلام می گفتم و آنها نیز علیک می گفتند و یکی دوی شان مثل "زین العابدین" که بعداً با من خیلی صمیمی شد صلا می کرد .

من آهسته آهسته در بین مردم محل پذیرفته شدم، ملک ها و فامیل هایشان نزد من می آمدند و من با حفظ حساسیت مردم نسبت به خانم هایشان همواره جانب احترام و حرمت را در نظر داشتم. از طریق "ملک غلام" ملک قریه "قلعه کوه" و "ملک نادر" ملک قریه "شاه عزیز" در آنطرف دریا، توانستم با سایر ملک های قریه های همجوار آشنا شوم تا جایی که روز های پنجشنبه گاه در مرکز صحنی و گاهی هم در یکی از قریه ها قرار دید و دید می گذاشتیم و در مورد بهتر شدن خدمات کلینیک و نحوه بهتر استفاده از بخش های واکسین و قابل بخش حمایت طفل و مادر صحبت می کردیم. به کمک این ملک ها برای بار نخست با استفاده از درس های طب وقایه ئی، از چارت کله (Pie Chart) استفاده کردم و توانستم نقشه محل را با تفکیک تعداد مسجد و قرای مربوط، موقعیت مکتب ها، فاصله قریه ها از مرکز صحنی، تعداد فامیل ها در هر قریه، پیشه و کار مردم، تعداد چاه های آب و ساحه اراضی و باغ های اطراف مرکز صحنی، معلومات حاصل کنم که با داخل کردن این چارت در یک تخته کاغذ A3 و نصب آن در اتاق کارم، هر ملاقات کننده به آسانی می توانست معلومات ابتدائی از محل را دریافت کند. آرزو دارم این مواد بعد از من نیز در مرکز صحنی باقیمانده باشد .

قسمی که یاد آور شدم مرکز صحنی در حدود پانزده تا بیست قریه خرد و بزرگ را در دو طرف دریای شاتوت تحت پوشش داشت که تعدادی ازین قریه ها مثل قلعه سفید و چهل دختران زیر کنترل مجاهدین بودند .

"مدیر کریم" قوماندان حزب اسلامی در یک روز سرد زمستان توسط پسر کاکایش "شیر محمد" که مدیر اداری در چهار آسیاب بود برابیم ضمن یک نامه اطلاع داد که در "قلعه سفید" سرخکان آمده و یکی دو کودک تلف هم شده اند، ما با مرکز صحنی چهار آسیاب تماس گرفتیم ولی دو هفته گذشته است و آنها اطفال قریه را واکسین نکرده اند. من به مجرد گرفتن این نامه "غفار خان" واکسیناتور و "بسم الله خان" دوا ساز را با مقدار واکسین و دوا گرفته و با موتر جیب مرکز صحنی به طرف "قلعه سفید" رفتیم. قبل از رفتن از طریق تحویلدار ما که از "قلعه سفید" می آمد از وضع محل آگاهی یافتیم و به تحویلدار گفتیم تو از راه قریه با بایسکل به قریه برو و ما از راه سرک به "ریشخور" و از آنجا از طریق قریه جانخان به آنجا می آئیم

بقیه دارد...